

نقدی بر شیوه استدلال دادگاهها در آراء حقوقی

محمد رضا محمدی *

مقدمه

طبق اصل ۱۶۶ قانون اساسی، احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است. این حکم در قوانین عادی متعدد از جمله در ماده ۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب و ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۹۲ نیز تکرار شده و به عنوان یک قاعده کلی پذیرفته شده است که رأی دادگاه اعم از کیفری و حقوقی حتی تصمیمات دادگاه در امور حسبی،^۱ باید مستدل باشد. ماده ۳ قانون آ.د.م سال ۱۳۷۹ نیز با پیروی از اصل ۱۶۷ ق.ا. قاضی را مکلف به صدور رأی براساس قانون، منابع و فتاوی معتبر و اصول حقوقی کرده است. اهمیت توجیه رأی به اندازه‌ای است که صدور رأی بدون استدلال، سبب مسئولیت انتظامی قاضی صادرکننده رأی خواهد بود.^۲ طبق رویه دادگاه عالی انتظامی، قضات نه تنها صدور رأی بدون توجیه و مدلل کردن آن، بلکه صدور رأی با استدلال سست و بی‌مبنا نیز می‌تواند مسئولیت انتظامی به دنبال داشته باشد.^۳ البته باید توجه داشت که تکلیف به استدلال در رأی، محدود به دادگاهها نیست و تمامی مراجع قضایی باید از این اصل پیروی کنند و حتی مراجع اختصاصی اداری نیز مستثنی از این امر نیستند.

* دکتری حقوق خصوصی و قاضی دادگستری.

m.mohamadi56@gmail.com

۱. ماده ۲۳ قانون امور حسبی

۲. ماده ۱۵ قانون نظارت بر رفتار قضات

۳. برای نمونه در قسمتی از دادنامه شماره ۱۰۹ مورخ ۱۳۷۳/۷/۵ شعبه ۱ دادگاه عالی انتظامی قضات آمده است: «...التهایه با استدلالی غیرموجه به این عنوان که مصلحت عام مقدم و اولی بر تملک خاص است، دادخواست آنان را مردود اعلام نموده است ... میادرت به صدور دادنامه غیرمستدل کرده ... لذا تخلف وی محرز است». به نقل از: احمد کریمزاده، آراء دادگاههای انتظامی قضات امور حقوقی (تهران: جنگل، جلودانه، چاپ نخست، ۱۳۸۹) ص ۴۲.

ماده ۲۴۸ قانون مالیات‌های مستقیم مصوب ۱۳۶۶، هیئت‌های حل اختلاف مالیاتی را مکلف کرده تا در مورد اعتراض مؤدی، موجه و مدلل رأی بدهند. در رأی وحدت رویه هیأت‌عمومی دیوان عدالت اداری به شماره ۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۳/۶ به مستند و مستدل بودن آراء مراجع قضایی و اداری تأکید و تصریح شده که: «عدم مراعات آن از مصادیق بارز عدول از اصول و قواعد آمره بوده و از موجبات نقض آراء هیأت‌ها به‌شمار می‌رود...»^۱

برای الزام قضات به توجیه رأی خود دلایلی ذکر شده است: اول، «توجیه رأی سبب می‌شود اصحاب دعوا بر صحت حکم صادر شده نظارت کرده و از علت محکوم یا حاکم شدن خود آگاه شوند. دوم، دادرسان با ملزم شدن با استدلال و توجیه رأی خود متوجه ارزش رأی خود می‌شوند، چون استدلال، مانع از بیان و نوشتن تصمیماتی می‌شود که مبنای علمی و قانونی ندارند. سوم، توجیه و استدلال در آراء به رویه قضایی ارزش علمی می‌دهد».^۲ بر این دلایل می‌توان افزود که صدور آراء مستدل از دادگاهها، در کنار عوامل دیگر، نقش بسیار مهمی در ایجاد اعتماد شهروندان به قوه قضاییه و در نتیجه ایجاد امنیت پایدار در جامعه دارد. بنابراین، باید تا حد ممکن تلاش شود، علی‌رغم کثرت پرونده‌ها و مشکلات فراوان دیگر، آراء صحیح و متقن صادر شوند.^۳

با وجود اینکه در قوانین مختلف بر مستدل بودن رأی دادگاه تصریح و تأکید شده اما در هیچ‌کدام از قوانین، شیوه‌ای برای استدلال ارائه نشده است. در واقع شیوه استدلال چیزی نیست که قانون بتواند آن را دیکته کند و قضات در ضمن آموزش‌های حقوقی خود به آن دست می‌یابند. به دلیل همین توان استنباط احکام، قاضی در مقام صدور رأی در استدلال و استنباط آزاد است و می‌تواند صحت و سقم ادعاها و دفاعها،

۱. احمد خسروی و ولی رستمی، «امکان‌سنجی تدوین قانون آیین دادرسی اداری (با توجه به ماهیت و

ویژگی‌های مراجع اختصاصی اداری)»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی، (دوره هجدهم) ش ۶۴،

(زمستان ۱۳۹۲): ص ۸۸

۲. احمد متین‌دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی (تهران: مجد، چاپ دوم، ۱۳۸۱) ج ۲، ص ۴۳.

۳. در دادنامه شماره ۱۴۶ مورخ ۱۳۷۴/۹/۸ شعبه ۱ دادگاه عالی انتظامی قضات آمده است: «وجود مشکلات

خدمتی و تراکم امور الزاماً مانع دقت و رافع مسئولیت نیست». به نقل از: احمد کریمزاده، نظارت انتظامی

در نظام قضایی (تهران: روزنامه رسمی، چاپ نخست ۱۳۷۸) ج ۲، ص ۲۲۶.

دلایل طرفین و... را ارزیابی و حتی قوانین عادی را تفسیر کند.^۱ با این حال آزادی عمل قاضی در استدلال، تابع ضوابط پیش‌بینی شده در قوانین است.

در این مقاله شیوه نگارش و استدلال آراء دادگاه‌ها از جهت رعایت ضوابط قانونی و علمی به‌منظور نمایاندن اشکالات موجود در آنها، مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. در تدوین این مقاله تذکرات زیر لازم است: اول، شیوه نگارش رأی به همراه توجیه صحیح آن، عناصر یک رأی مستدل و متقن را تشکیل می‌دهد و استدلال دادگاه را روشمند می‌کند و به همین جهت این دو در کنار هم مورد توجه قرار گرفته‌اند. دوم، تنها احکام دادگاه‌های حقوقی در این مقاله بررسی می‌شوند و قرارها به دلیل متفاوت بودن اسباب و مستندات صدور آنها خارج از موضوع این مقاله هستند، لذا اگر در متن، گاهی از واژه «رأی» هم استفاده شده باشد، منصرف به حکم خواهد بود. سوم، تمامی بخش‌های یک حکم اعم از مقدمه، اسباب موجهه و نتیجه یا منطوق حکم مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت چون دادگاه زمانی به نتیجه درست، مستدل و متقن خواهد رسید که مقدمه و اسباب توجیهی مورد استفاده او صحیح باشند.

۱. مقدمه حکم

حکم دادگاه باید قاعداً دارای مقدمه‌ای باشد که در آن به مشخصات و آدرس خواهان، خواننده، وکلا یا نمایندگان قانونی آنها و خواسته دعوا، شرح ادعاها و دفاعیات و دلایل طرفین و طواری دادرسی و غیره تصریح شده باشد.^۲ مقدمه رأی، جزئی از استدلال دادگاه نیست اما کاملاً با آن ارتباط دارد، چون استدلال دادگاه در بسیاری از موارد بر مبنای ادعاها و دفاع‌ها و نیز وقایعی صورت می‌گیرد که در مقدمه رأی توصیف شده‌اند. در وضعیت فعلی مقدمه‌ی آراء به خوبی تنظیم نمی‌شود در حالی که در برخی از کشورها مقدمه رأی به گونه‌ای نوشته می‌شود که حتی دیوان عالی کشور را از مراجعه به پرونده بی‌نیاز می‌کند.^۳ مقدمه رأی، به غیر از مشخصات طرفین و خواسته‌ی دعوا،

۱. اصل هفتاد و سوم قانون اساسی.

۲. عبدالله شمس، آیین دادرسی مدنی (تهران: میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۲) ج ۲، ش ۴۲۱، ص ۲۱۵.

۳. احمد متین‌دفتری، پیشین، ص ۴۷.

اصولاً باید در بردارنده شرح ادعای خواهان، ادله او، پاسخ‌ها و ادله خواننده در پرونده باشد. در ادامه هرکدام از این موارد و ارتباط آن با استدلال دادگاه بررسی می‌شود.

۱.۱. شرح ادعا و دلایل خواهان

دادگاه در مقدمه رأی باید پس از ذکر مشخصات طرفین و خواسته‌ی دعوا تشریح کند که خواهان دقیقاً چه ادعایی دارد و از دادگاه چه می‌خواهد. اگر دعاوی طاری نیز پیش آمده باشد، دادگاه باید آنها را نیز بیان کند. شرح دقیق ادعای خواهان فواید مهمی دارد: اولاً، شنیدن ادعای خواهان و اینکه او از دادگاه چه می‌خواهد، نقش بسیار مهمی در طی شدن یک فرایند عادلانه در دادرسی دارد. دادگاه وقتی می‌تواند تصمیم درستی در پرونده اتخاذ کند که ادعای خواهان را به خوبی بفهمد. ثانیاً، استدلال صحیح در رأی تا حدود زیادی بستگی به درک درست از ادعای خواهان دارد. دادگاه زمانی که پس از تشریح ادعاها و دفاعیات به بیان استدلال‌های ماهوی می‌پردازد، می‌تواند با استفاده از شرح ادعا استدلال خود را تقویت کند. ثالثاً، تشریح ادعا این فایده را هم دارد که امکان نقد و بررسی رأی و داوری علمی درمورد صحت و سقم آن را برای هر اهل فنی فراهم می‌کند. اگر در دادنامه روشن نباشد که خواهان چه چیزی را از دادگاه خواسته و ماجرا چه بوده است که موجب عارض شدن خواهان به دادگاه شده، داوری علمی درباره صحت و سقم رأی، مستلزم ملاحظه پرونده خواهد بود درحالی که چنین امکانی برای اشخاصی غیر از طرفین پرونده، قائم‌مقام و نمایندگان آنان فراهم نیست.

مطالعه‌ی آرای دادگاه‌ها نشان می‌دهد درمورد تشریح ادعای خواهان در رأی رویه‌های متفاوتی وجود دارد:

الف) در برخی از آراء فقط عنوان دعوا قید می‌شود و هیچ‌گونه توضیحی درمورد ادعای خواهان داده نمی‌شود و پس از ذکر عنوان خواسته، دادگاه مستقیماً با استناد به‌ادله، حکم خود را صادر می‌کند؛ برای مثال، دادنامه شماره ۹۵۷/۹۱ صادرشده از شعبه سوم دادگاه عمومی حقوقی شهرستان ری در تاریخ ۱۳۹۲/۳/۲۵ یکی از این نمونه‌هاست. در این دادنامه آمده است: «درخصوص دعوی خواهان به طرفیت خواندگان به‌خواسته صدور حکم الزام خواندگان به فک رهن، اخذ پایان کار و صورت‌مجلس تفکیکی و انتقال و تنظیم

سند رسمی شش دانگ یک دستگاه آپارتمان ... با احراز مالکیت مشاعی خوانندگان ردیف دوم و سوم بر رقبه مورد ترافع به دلالت پاسخ واصله از اداره ثبت اسناد شهر ری و احراز وقوع بیع فی‌مابین خواننده ردیف اول اصالتاً و به وکالت از طرف خوانندگان ردیف دوم و سوم با خواهان به دلالت رونوشت مصدق مبایعه‌نامه عادی ... حکم بر الزام خوانندگان به فک رهن و ... صادر و اعلام می‌نماید». گفتنی است که این رویه در آراء دادگاه‌های تجدیدنظر بیشتر به چشم می‌خورد و معمولاً در آراء دادگاه تجدیدنظر به جای شرح مواقع و تنظیم مقدمه، به دادنامه بدوی ارجاع داده می‌شود.^۱

ب) روش مرسوم دیگر در نگارش آراء، تشریح مختصر ادعای خواهان است به‌نحوی که اجمالاً ادعای خواهان مشخص است. در این روش نیز مقدمه به‌طور کامل تهیه نمی‌شود. دادنامه شماره ۸۶ مورخه ۹۱/۴/۶ صادرشده از شعبه ۴۲ دادگاه عمومی حقوقی تهران در تاریخ ۹۲/۱/۲۷ نمونه‌ای از این روش است. در این دادنامه آمده است: «آقای... دادخواستی به طرفیت آقایان... به خواسته تخلیه عین مستأجره به‌دلیل تغییر شغل با جمیع خسارات قانون و دادرسی تقدیم که در تاریخ ۸۹/۱۰/۲۸ به این شعبه ارجاع شده است. در شرح دادخواست بیان شده مرحوم مورث خواهان‌ها به‌موجب سند اجاره یک باب مغازه جزو پلاک ثبتی ۶۷۳۶/۱۳۳۵ را جهت کفاشی به‌خواننده ردیف اول اجاره داده و طبق بند ۳ شروط قرارداد حق انتقال به غیر و تغییر شغل بدون موافقت مالک (مؤجر) از مستأجر سلب شده است لیکن خواننده ردیف اول مورد اجاره را به خواننده دوم و ایشان نیز به خواننده سوم منتقل نموده ضمن آنکه شغل مورد توافق نیز به خیاطی تغییر یافته است ...». در مقدمه به بیان مطالب فوق اکتفا شده و سپس دادگاه با بیان استدلال خود به قسمت نتیجه رسیده است. اشاره‌ی گذرا و مختصر به ادعای خواهان سبب می‌شود بسیاری از وقایعی که می‌توانند در توجیه رأی مؤثر باشند، مورد توجه واقع نشوند.

ج) روش دیگری که در برخی از آراء دیده می‌شود این است که دادگاه، عین اظهارات طرفین را به‌طور کامل در متن رأی می‌آورد که سبب طولانی شدن بیش از

اندازه رأی می‌شود. عدم تشریح ادعاهای خواهان یا تشریح بسیار مختصر آن (که در دادگاه‌های ما مرسوم است) و قید تمامی اظهارات خواهان یا وکیل وی در دادنامه، هیچ‌کدام روش صحیحی نیستند و شایسته است دادگاه‌ها در عین پرهیز از اطناب غیرضروری مسئله و محل نزاع موجود در دعوا در مقدمه رأی بیاورند به‌گونه‌ای که تمامی وقایع پرونده بر خواننده روشن شود.

د) در ادامه شرح ادعا، دادگاه باید دلایلی را که خواهان به آنها استناد کرده بیان کند. در قسمت بیان ادله، کافی است که دادگاه، بدون اینکه در باب صحت و سقم ادله نظری بدهد، صرفاً به شرح آنها بپردازد. این کار معمولاً ضمن شرح ادعای خواهان صورت می‌گیرد و گاهی نیز دادگاه‌ها فقط ضمن ارزیابی دلایل و استدلال برای توجیه تصمیم خود به ادله نیز اشاره می‌کنند. در قسمتی از دادنامه شماره ۱۰۳۴ شعبه ۲۲ دادگاه عمومی حقوقی تهران صادرشده در تاریخ ۹۰/۱۱/۲۹ آمده است: «...ثانیاً، آنچه به عنوان دلایل بطلان رأی داوری از ناحیه وکیل خواهان عنوان گردیده، مطابقت رأی داوری با بندهای ۱ و ۲ ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه‌های عمومی و انقلاب است که به نظر دادگاه ثابت نیست...»^۱ این شیوه از آن جهت مرسوم شده است که عموماً دادگاه‌های ما آرای خود را به‌اختصار صادر می‌کنند و فرصت کافی برای جدا کردن قسمت‌های مختلف رأی ندارند. بیان ادله خواهان پس از شرح ادعاهای او از یک طرف سبب می‌شود، هیچ‌کدام از دلایل ارائه شده از چشم دادگاه دور نماند و ارزیابی ارزش آنها با توجه به پاسخ‌های خواننده آسانتر شود و از طرف دیگر خواهان نیز اطمینان می‌یابد که تمامی دلایل او مورد توجه و ارزیابی دادگاه واقع شده‌اند.

۱.۲. شرح دفاعیات خواننده

دفاعیات خواننده نقش زیادی در سوق دادن قاضی به یک نتیجه مشخص دارد و در نتیجه مزایای قید و تشریح آن‌ها در مقدمه‌ی رأی، کمتر از شرح ادعای خواهان

۱. برای دیدن نمونه نک: مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران، حقوقی خرداد ۹۲ تدوین‌شده در پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی (تهران: قوه قضاییه، مرکز مطبوعات و انتشارات، ۱۳۹۴) ص ۱۹۹.

۱. مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) سال ۹۱، تدوین‌شده در پژوهشکده استخراج و مطالعات رویه قضایی (تهران: قوه قضاییه، مرکز مطبوعات و انتشارات، ۱۳۹۳)، ص ۴۸.

نیست. بنابراین، از ضروریات صدور رأی متقن این است که دفاعیات خواننده نیز در مقدمه رأی قید شده و در نهایت مورد ارزیابی قرار گیرد. همان‌طور که دادگاه وظیفه دارد دادرسی را به عرصه ترافع و تناظر طرفین دعوا تبدیل کند و فرصت بیان ادعاها، ادله و دفاعیات را به هر دو طرف بدهد، در صدور رأی نیز این خصیصه رعایت شود و به ادعاها و دفاعیات پرداخته شود.

در این مورد نیز دست‌کم دو روش را در آرای دادگاه‌ها می‌توان مشاهده کرد: **اول**، در برخی از آرای دادگاه‌ها دفاعیات خواننده حداقل به‌اختصار قید می‌شود. نمونه قابل ذکر برای این روش دادنامه شماره ۹۰۰۹۹۷۲۸۸۹ صادرشده از شعبه ۸۶ دادگاه عمومی حقوقی تهران در تاریخ ۹۰/۹/۲۷ است که در قسمتی از آن پس از شرح ادعای خواهان آمده است: «... وکلای محترم خواننده با حضور در جلسه‌های دادگاه و تقدیم لوایح در مقام دفاع چنین اظهار نمودند که قرارداد منعقد و اجاد شرایط داوری است و با توجه به وجود پرونده در مرجع داوری به صلاحیت دادگاه ایراد به‌عمل آورده و مدعی آن گردیده‌اند که ... و در ماهیت با استناد به متن دادخواست و صورت‌جلسه اولین جلسه دادرسی دادگاه به سبب دعوای مطروحه از ناحیه خواهان ... دایر بر مطالبه خسارات ناشی از نوسان نرخ ارز و از جمله تأخیر در ضبط ضمانت‌نامه توجه داده و با رجوع به تحلیل از وجه رایج و اطلاق آن بر ارز خارجی در مقام تحلیل و تفسیر رأی وحدت رویه شماره ۹۰ مورخ ۱۳۵۳ برآمده و ضمن منسوخ اعلام نمودن آن ... رأی وحدت رویه مذکور را در خصوص مطلق وجه نقد دانسته و با استناد به اینکه ارزش ارز خارجی در درون آن مستقر و نهفته است فاقد جایگاه در جهت مطالبه اعلام کرده‌اند ...»^۱

دوم، در بسیاری از آراء اصولاً دفاعیات خواننده در مقدمه رأی قید نمی‌شود و دادگاه پس از شرح ادعا یا حتی بدون شرح آن، مستقیماً به بیان توجیهات نظر خود و مستندات پرداخته، اقدام به صدور رأی می‌کند. در دادنامه شماره ۷۸۵

۱. به نقل از: مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدید نظر استان تهران، حقوقی خرداد ۹۲، صص ۲۴۰-۲۴۱.

مورخ ۹۱/۹/۲۷ صادره از شعبه ۱۴۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران آمده است: «دعوی آقای... علیه آقای... به خواسته تنفیذ اعلام فسخ مبیعه‌نامه مورخه ۹۰/۸/۲۰ و پرداخت خسارت وارده طبق بند ۷ ماده ۶ مفاد قرار داد مذکور با این توضیح که وکیل خواهان مقرر داشت ... دادگاه با مذاقه و ملاحظه مفاد مبیعه‌نامه مارالذکر که حکایت از وقوع بیع بین طرفین دعوی دارد. به دلایل ذیل، خواسته خواهان را غیروجیه تشخیص می‌دهد...». در این دادنامه، دادگاه هیچ اشاره‌ای به دفاعیات خواننده در برابر ادعای خواهان نکرده است. با مقایسه دو روش مذکور، به‌طور آشکار روش اول با موازین قانونی انطباق بیشتری دارد و نیز به عدالت و انصاف نزدیکتر است.

در شرح دفاعیات خواننده، باید دلایل او هم ضمن ارائه دلایل و مستندات خواهان، تشریح شود. با این حال در بیشتر آراء، تمرکز دادگاه بر روی دلایل خواهان است و به دلایل خواننده در حد پاسخ و نقض دلایل خواهان اشاره می‌شود.

۲. اسباب موجهه رأی

اسباب موجهه، همان دلایل رأی دادگاه هستند^۱ و شامل جهات موضوعی و قانونی می‌شوند.^۲ هرچند اسباب یا جهات حکم، جزئی از رأی دادگاه نیستند ولی چون توجیه رأی به‌وسیله آنها صورت می‌گیرد دارای اهمیت زیادی هستند و به جهت ارتباط آنها با منطوق حکم عنصری از حکم به‌شمار می‌آیند.^۳ معمولاً وقتی از مستدل بودن یک رأی صحبت می‌شود منظور آن است که اسباب موجهه آن قوی باشد. علی‌رغم اهمیت این اسباب، تلاش زیادی برای تعیین اینکه آن‌ها چه اجزائی باید داشته باشد، نشده است، اما با مذاقه در موضوع و بررسی آراء دادگاه‌ها می‌توان احراز و توصیف وقایع، تفسیر اراده طرفین، تفسیر قانون را در زمره این اسباب آورد. مبنای

۱. محمدجعفر جعفری‌لنگرودی، *ترمیم‌ولوژی حقوق* (تهران: گنج دانش، چاپ بیست و دوم، ۱۳۸۸) ص ۳۳.

۲. عبدالله شمس، *آیین دادرسی مدنی* (تهران: میزان، چاپ چهارم، ۱۳۸۲) ج ۱، ش ۸۱۹، ص ۴۷۸.

۳. ناصر کاتوزیان، *اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوای مدنی* (تهران: میزان، چاپ ششم، ۱۳۸۳) ش ۱۱۵، ص ۱۶۳.

اصلی اسباب موجهه را اظهارات و ادله طرفین، تحقیقات دادگاه و امارات قانونی و قضایی و ... تشکیل می‌دهد. در مورد اسباب موجهه هیچ معیار نوعی وجود ندارد و در هر پرونده‌ای دادگاه باید با توجه به اقتضای آن، رأی خود را توجیه کند اما در هر حال اجزای فوق در توجیه رأی، محوریت دارند. اسباب موجهه آراء دادگاه‌ها را از سه جهت فوق‌الذکر می‌توان ارزیابی کرد.

۲.۱. احراز و توصیف وقایع

هر ادعایی که تبدیل به دعوا و در نتیجه تشکیل یک پرونده می‌شود مبتنی بر یکسری وقایع است. رسیدگی صحیح به دعوا و نیز صدور رأی مستدل و متقن، مستلزم درک و توصیف صحیح و البته اثبات آن وقایع است. وقایع یک دعوا را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد: الف) وقایع مادی که همان امور مادی واقع شده در جهان خارج هستند مانند تصادفات رانندگی، اتلاف مال، جعل سند و از این قبیل؛ ب) وقایع اعتباری که شامل اموری چون انعقاد یک قرارداد، اقاله و فسخ می‌باشند. چون این وقایع تشکیل‌دهنده پایه و اساس رأی دادگاه هستند، شایسته است که دادگاه بخشی از رأی را به نحوه احراز و توصیف آنها اختصاص دهد. معمولاً شیوه نگارش آراء دادگاه‌ها به گونه‌ای است که بخش جداگانه‌ای را برای این امر اختصاص نمی‌دهند. در مورد وقایع دعوا دادگاه دو وظیفه دارد: اول، احراز وقایع؛ دوم، توصیف صحیح آنها. وقایع پرونده در زمره امور موضوعی هستند و خواهان وظیفه دارد آنها را اثبات کند و دادگاه نیز در حدود اذن حاصل از ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی مجاز به تحقیق در مورد آنهاست. برای مثال، وقتی خواهان ادعا کرده است که خواننده مبادرت به اتلاف مال او نموده، باید این امر را اثبات کند یا اگر مدعی وجود قراردادی است باید دلیل آن را ارائه دهد. همچنین ممکن است دادگاه، با کسب نظر کارشناسان یا معاینه و تحقیق محلی یا از طریق استعلام از یک مرجع رسمی، امری را احراز کرده باشد. در واقع دادگاه در بخش احراز وقایع، به ادله خواهان می‌پردازد چون تنها وجود یا صحت امری را می‌پذیرد که ادله موجود، مؤید آن (امر) باشد. اشکالی که در آراء دادگاه‌ها دیده می‌شود این است که معمولاً به شکل مفصل و دقیق به شرح وقایع و نحوه احراز آنها نمی‌پردازند و به اشاره‌ای بسنده می‌کنند. برای مثال، در دعاوی الزام به تنظیم سند رسمی یا تحویل

مبیع، دادگاه‌ها برای احراز عقد بیع جمله «نظر به وقوع عقد بیع به موجب مبیعه‌نامه مورخ ... که خدش‌های به آن وارد نشده»^۱ را کافی می‌دانند. برای نمونه، در قسمتی از دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۰۰۴۰۰۶۶۲ مورخ ۹۱/۷/۵ صادره از شعبه ۱۱۲ دادگاه عمومی حقوقی تهران آمده است: «به اعتقاد دادگاه، به دلایل ذیل دعوی خواهان وکیل وارد و درخور پذیرش است، زیرا اولاً مفاد و مدلول صریح بیع‌نامه استنادی تنظیمی فوق‌الذکر دلالت به انجام معامله نسبت به آپارتمان ادعایی داشته و مستند مذکور از هرگونه تعرض مصون مانده و به اصالت آن خدش‌های وارد نشده است ...».

دادگاه، وقایع دعوا را با ارزیابی ادله طرفین احراز می‌کند و بسیار شایسته است که بخشی از رأی دادگاه به بررسی ارزش قانونی دلایل ارائه‌شده از سوی خواهان و نیز دلایلی که خواننده در مقابل آنها به دادگاه ارائه کرده است، اختصاص یابد. قضات دادگاه‌ها در واقع چنین برای رسیدن به اقناع وجدانی چنین کاری می‌کنند اما این امر به‌طور صریح و شفاف در دادنامه ذکر نمی‌شود. برای مثال، اگر بر مبنای اظهارات شهود، رأیی صادر می‌شود عموماً دادگاه‌ها به نوشتن عبارت «با توجه به اظهارات شهود» یا عبارات دیگری به این مضمون کفایت می‌کنند و تصریح نمی‌کنند که این اظهارات شهود و واکنش طرفین دعوا نسبت به این اظهارات چه بوده است. انعکاس چالش‌های طرفین دعوا نسبت به دلایل یکدیگر، درحقیقت دادگاه را به قضاوتی درست‌تر رهنمون می‌کند و به همگان اثبات می‌کند که قاضی حقیقتاً در اختلاف طرفین قضاوت کرده و صرفاً از باب حکومت و قدرت اجرایی تصمیمی نگرفته است.^۲

وظیفه مهم دیگر دادگاه در هنگام صدور رأی، توصیف حقوقی وقایع مادی و اعتباری است که دعوا براساس آنها شکل گرفته است. این توصیف از این جهت ضرورت پیدا می‌کند که ماهیت حقوقی اعمال و وقایع حقوقی معمولاً محل اختلاف طرفین دعواست. برای مثال، اگر خواهان با استناد به عقدی که آن را صلح توصیف

۱. برای مطالعه نمونه‌هایی با این مضمون نک: مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران

(حقوقی) سال ۹۱، صص ۲۳۷ و ۲۴۱.

۲. عباس کریمی، آیین دادرسی مدنی (تهران: مجد، چاپ نخست، ۱۳۸۶) ص ۱۵۲.

کرده، تسلیم مال‌الصلح را می‌خواهد و خواننده همان عقد را بیع توصیف کرده و متقابلاً ثمن را مطالبه می‌کند، دادگاه باید ابتدا عمل حقوقی مبنای دعوا را توصیف کند. برای بیان اهمیت توصیف دادنامه شماره ۳۰۰۱۱۷ صادر شده از شعبه ۱۲۶ دادگاه عمومی حقوقی در تاریخ ۹۱/۲/۱۲ به عنوان نمونه بیان می‌شود: قضیه از این قرار بوده که خانمی مهریه خود به تعداد ۷۳۰ عدد سکه بهار آزادی بخشیده سپس از این امر رجوع کرده و طی دادخواستی از دادگاه، تنفیذ این رجوع را خواستار شده است. دادگاه، عمل خواهان را به لحاظ کلی بودن موضوع تعهد خوانده و عدم وقوع قبض، «هبه طلب» یا «ابراء»^۱ تلقی کرده و حکم به بطلان دعوا صادر کرده است. شعبه چهارم دادگاه تجدیدنظر استان تهران در مقام فسخ رأی دادگاه بدوی عمل خواهان را هبه توصیف نموده و این‌گونه استدلال کرده است: «... هرچیزی که مالیت داشته و قابل تملک باشد می‌توان مهر قرار داد و طرفین دعوا تعداد ۷۳۰ عدد سکه طلا را ... مهریه قرار داده‌اند و حق زوجه نسبت به مهریه حق عینی است و حق دینی نمی‌باشد و از طرفی طبق ماده ۷۹۵ از قانون مدنی هبه عقدی است که به موجب آن یک نفر مالی را مجاناً به کس دیگری تملیک می‌کند و در سند رسمی مورد استناد (اقرارنامه زوجه) به صراحت همین امر ذکر شده که زوجه ۷۳۰ سکه تمام بهار آزادی را بذل و بخشش نموده است و با توجه به مفاد ماده ۸۰۰ از قانون یاد شده در صورتی که عین موهوبه در ید متهب باشد محتاج به قبض نیست و عنایتاً به اینکه ... بعد از قبض هم واهب می‌تواند با بقای عین موهوبه، از هبه رجوع کند علی‌هذا استدلال محکمه بدوی را در شمول مورد با حق دینی و ابراء و تلقی از مفاد سند به عنوان بخشیدن طلب عاری از وجاهت قانونی است فلذا با پذیرش تجدیدنظرخواهی ... حکم به تنفیذ رجوع از هبه ... صادر و اعلام می‌دارد».^۲ در این رأی، اشتباه دادگاه تجدیدنظر در توصیف نوع حق زوجه بر مهر کلی، نتیجه نادرستی را به بار آورده است. چون مهر، کلی بوده نه عین معین، حق زوجه بر آن حق، دینی بوده درحالی‌که دادگاه آن را حق عینی

توصیف کرده است. این توصیف تنها در صورتی درست می‌بود که عین معینی به‌عنوان مهر تعیین شده بود در حالی که تعداد ۷۳۰ عدد سکه بهار آزادی به‌طور کلی به‌عنوان دین بر ذمه زوج قرار گرفته و هیچ سکه معینی به‌عنوان مهر تعیین نشده است. درست است که طبق ماده ۱۰۸۲ ق.م.بمجرد عقد، زن، مالک مهر می‌شود و می‌تواند هر نوع تصرفی که بخواهد در آن بنماید، ولی موضوع این مالکیت می‌تواند عین یا دین باشد و در صورتی که مهر، کلی باشد در واقع زن مالک ذمه شوهر خود می‌شود و می‌تواند آن را از شوهر خود بخواهد یا او را ابراء نماید یا به دیگری انتقال دهد.^۱ نتیجه توصیف نادرست دادگاه این شده که عمل حقوقی زوجه هبه عین معین و در نتیجه، برخلاف حکم ماده ۸۰۶ ق.م. قابل رجوع تلقی شده است.

۲.۲. تفسیر اراده طرفین

دادگاه برای مدلل کردن رأی خود به‌ناچار باید قرارداد مستند دعوا و دیگر اقداماتی که طرفین انجام داده‌اند و به‌نوعی در سرنوشت دعوا تأثیر دارد، تفسیر کند و در این میان تفسیر قرارداد، در دعاوی‌ای که مستند آنها قرارداد است، اهمیت بسیار زیادی دارد. پیداست که تفسیر قراردادها یا دیگر وقایع به غیر از توصیف آنهاست؛ توصیف، مشخص‌کننده طبیعت حقوقی اعمالی است که طرفین قصد انجام آن را داشته‌اند اما تفسیر قرارداد ناظر بر تعیین خواست طرفین است.^۲ تفسیری که دادگاه از قرارداد یا شروط مندرج در آن می‌کند، ممکن است منجر به اعلام صحت یا بطلان قرارداد شود. دادنامه شماره ۰۰۰۶۵۸ مورخ ۱۳۹۱/۸/۱۰ شعبه ۲۱۵ دادگاه عمومی حقوقی برای نمونه بیان می‌شود: «در خصوص دعاوی خواهان... به طرفیت خواننده... به خواسته اعلام بطلان قرارداد... به دلیل وجود شرط مجهول در خصوص مدت اجرای قرارداد... دادگاه با توجه به مواد قرارداد استنادی و تأخر ماده ۵ قرارداد نسبت به ماده ۲۰ آن و اینکه موضوع ماده ۲ قرارداد تعیین مدت انجام تعهد نیست

۱. سیدحسن امامی، حقوق مدنی (تهران: کتابفروشی اسلامیة، چاپ سیزدهم، ۱۳۷۵) ج ۴، ص ۳۸۹.

۲. ناصر کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها (تهران: شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، چاپ دوم، ۱۳۷۶)

ج ۳، ش ۵۰۷، ص ۸.

۱. این تردید از متن خود رأی ناشی می‌شود.

۲. مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) سال ۹۱، ص ۴۱۵.

بلکه ماده ۵ (پنج) این مدت را بصورت روشن و واضح تعیین نموده است. بنابراین، مدت در قرارداد نمی‌تواند مجهول باشد تا باطل و مبطل عقد گردد. با این شرح ... حکم به بطلان دعوی خواهان، صادر و اعلام می‌گردد». منظور از دیگر اقدامات که دادگاه ناگزیر از تفسیر آنها می‌شود، اقداماتی هستند که نمی‌توانند به عنوان قرارداد توصیف شوند؛ مانند اینکه در دعوی مسئولیت مدنی، خواننده به رضایت قبلی خواهان و در نتیجه عدم مسئولیت خود استناد می‌کند و دادگاه وجود رضایتی را احراز می‌کند اما در مورد حدود و ثغور این رضایت، با در نظر گرفتن ادعاها و مستندات خواهان دست به تفسیر می‌زند.

در مورد تفسیر این امور توسط دادگاه باید به دو نکته توجه داشت: (۱) در مورد قرارداد، دادگاه، تنها مجاز به تفسیر قرارداد است نه تغییر آن.^۱ بنابراین، تفسیر نباید به اندازه‌ای گسترده باشد که مفاد قرارداد را تغییر دهد. ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی مدنی در صدد بی‌اعتبار کردن چنین تفسیرهایی مقرر داشته است: «در مواردی که دعواناشی از قرارداد باشد، چنانچه به مفاد صریح سند یا قانون یا آیین نامه مربوط به آن قرارداد معنای دیگری غیر از معنای مورد نظر دادگاه صادرکننده رأی داده شود، رأی صادره در آن خصوص نقض می‌گردد». (۲) تفسیر از قرارداد و دیگر اقدامات طرفین باید بر مبنای عبارات قرارداد یا اقدامات صریح و ضمنی طرفین باشد و دادرس دادگاه نباید تفسیرهای شخصی خود را به طرفین نسبت دهد و بر پایه آن تصمیم‌گیری نماید. نمونه‌هایی از این‌گونه تفسیرها در آراء دیده می‌شود. در دادنامه شماره ۲۷۴/۳۶۹۵۰۰۳۶۹۷۰۹۳۰ شعبه سیزدهم دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان که در پرونده کلاسه ۹۰۰۹۹۸۳۷۲۰۳۰۱۰۰۸ صادر شده آمده است: «تجدیدنظرخواهی آقای... وارد به‌نظر نمی‌رسد، زیرا طبق نظریه کارشناس رسمی دادگستری... بهای قطعه زمین موضوع دعوا ۶۶/۰۰۰/۰۰۰ ریال تعیین شده که با قیمت فروخته شده از سوی تجدیدنظرخواه یعنی ۹۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال برابر ۲۴/۰۰۰/۰۰۰ ریال اختلاف دارد و به‌عبارت دیگر تجدیدنظرخواه، زمین را ۲۴/۰۰۰/۰۰۰ ریال گران‌تر از قیمت واقعی آن به تجدیدنظرخواننده فروخته و لذا تردیدی در غبن خریدار وجود ندارد. از طرفی برخلاف

ادعای تجدیدنظرخواه اگرچه در سند رسمی انتقال مورد معامله ... کلیه خیارها از جمله خیار غبن فاحش اسقاط شده لیکن به نظر نمی‌رسد خریدار (تجدیدنظرخواننده) خیار غبن تا این میزان و مبلغ را از خود ساقط کرده باشد، زیرا تردیدی نیست که هرگز در چنین معامله‌ای، خریدار، اقدام به تحمیل زیان علیه خود تا این مبلغ نمی‌نماید و لذا اسقاط خیار نسبت به مبلغ، معمول و متعارف آن بوده و ناظر به ۲۴/۰۰۰/۰۰۰ ریال نمی‌باشد...» تفسیری که در این رأی از شرط مندرج در قرارداد آمده، تفسیری شخصی قضات صادرکننده رأی است و در چهارچوب مفاد قرارداد نیست.

۲.۳. تفسیر قانون

قضات دادگاه‌ها در مقام توجیه رأی خود طبق اختیار حاصل از اصل هفتادوسوم قانون اساسی دست به تفسیر قانون می‌زنند. تفسیر قانون، خود بحث مفصلی است و دادگاه‌ها باید در مقام تفسیر به روش‌های تفسیر حقوقی پایبند باشند. در مورد اختیار قضات در تفسیر قوانین باید دو نکته را متذکر شد:

اول، در جایی که نص صریحی وجود دارد قاضی باید قانون را اجرا کند و به بهانه اجرای عدالت و یا هر هدف اجتماعی دیگر نباید آن را تفسیر کند.^۱ با این حال، آرائی را می‌توان یافت که به‌ظاهر برخلاف نص صریح قانون صادر شده‌اند. دادنامه شماره ۸۵۸ شعبه هفتم دادگاه عمومی حقوقی تهران جالب توجه است که در آن، دادگاه، دعوی خلع ید علیه شهرداری را پذیرفته و حکم به خلع ید داده اما در مورد خواسته، قلع و قمع بنا اعلام کرده با توجه به اینکه در این محل هزینه زیادی از اموال عمومی در آن هزینه شده که توسط مالک خواهان نیز قابل بهره‌برداری و استیفای منفعت است به استناد قاعده استحسان این خواسته را وارد ندانسته و حکم به بطلان دعوی خواهان، صادر و اعلام کرده که خواهان می‌تواند طبق نظر کارشناسی اعیانی احداثی را از خواننده مجلوب ثالث خریداری نماید.^۲ در این رأی که در مرجع تجدیدنظر نیز تأیید شده است، دادگاه

۱. ناصر کاتوزیان، فلسفه حقوق (تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۸۵) ج ۳، ش ۵۸، ص ۱۳۶.

۲. به نقل از: مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) سال ۹۱، ص ۱۲۶.

۱. همان، ش ۸، ص ۱۱.

بدون اشاره به ماده ۳۱۳ قانون مدنی، تفسیری خلاف ظاهر ماده مذکور ارائه کرده است. در حالی که دادگاه‌ها در مقابل نصوص صریح قانونی این اندازه بسط ید ندارند که تفسیری برخلاف آنها ارائه دهند و در واقع با این کار، برخلاف ماده ۴ قانون آیین دادرسی مدنی، وضع قاعده کنند.

دوم، قضات در تفسیر قوانین نباید گرفتار تفسیرهای غیرقابل انعطاف و خشک شوند و باید متوجه باشند که استدلال حقوقی و تفسیر از قوانین و... دارای ارزش ذاتی نیستند بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدف والا (یعنی فصل خصومت به روشی قانونی، عادلانه و منصفانه) هستند. بنابراین قضات نباید اسیر لذت تفسیرهای خود از متون قانونی شده و از جهان بیرون جدا شوند.^۱ در دادنامه شماره ۸۹۰۱۰۲۵ مورخ ۸۹/۱۲/۱۷ شعبه ۸۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران نمونه‌ای از اینگونه تفسیر را می‌توان دید. در این دادنامه آمده است: «در خصوص دعوی ... به طرفیت ... به خواسته بطلان صورتجلسه عادی مورخ ۸۳/۱۱/۱۳ نسبت به خواهان به نظر می‌رسد آنچه مقصود و هدف و کیل خواهان در طرح دعوا بوده، رسیدگی به اصالت یا جعلیت سند می‌باشد و عملاً ادعای جعل نسبت به امضای ذیل صورتجلسه مذکور منتسب به خواهان می‌باشد؛ در حالی که رسیدگی دادگاه به اصالت یا جعلیت سند هنگامی است که در دعوایی، سند به عنوان دلیل، منتسب به طرف مقابل ارائه شده باشد و کسی که سند به وی منتسب شده نسبت به سند ادعای انکار، تردید یا جعل نموده باشد و در واقع به عنوان دفاع به اصالت سند تعرض کند... و فی‌البداهه خواهان نمی‌تواند رسیدگی به اصالت یا جعلیت سند را از دادگاه خواستار گردد... بنا به مراتب چون رسیدگی به دعوا مطابق قانون درخواست نگردیده مستنداً به ماده ۲ قانون آیین دادرسی مدنی به رد آن اظهار عقیده می‌گردد...»^۲ در واقع دادگاه در این تحلیل از ماده ۲۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی این‌گونه استنباط کرده است که ادعای جعلیت

تنها در مقام دفاع در جریان دعوا امکان‌پذیر است و نمی‌تواند به عنوان دعوی مستقل اقامه شود در حالی که ماده مذکور در مقام بیان چنین چیزی نیست. بند ۶ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی که ثابت شدن جعلی بودن اسناد مستند حکم را از جهات اعاده دادرسی قرار داده، به محکوم‌علیه ضمناً این اجازه را داده است که پس از اثبات جعلی بودن سند درخواست اعاده دادرسی کند.

۳. منطوق یا مفاد حکم

منطوق یا مفاد حکم قسمت اصلی دادنامه دادگاه را تشکیل می‌دهد و هدف از دادرسی، رسیدن به یک نتیجه درست و مطابق قانون است. این قسمت از رأی باید به طور صریح و روشن قاطع دعوا، مستند به قانون، اصول حقوقی یا فتاوی معتبر باشد. بنابراین بخش پایانی یا همان نتیجه رأی دادگاه‌ها را می‌توان از جهات فوق مورد ارزیابی قرار داد.

۳.۱. مفاد رأی دادگاه

مفاد رأی یا همان حکم آخرین بخش رأی دادگاه و تعیین‌کننده‌ترین قسمت آن است که دادگاه طی آن یا دعوی خواهان را کلاً یا جزئاً وارد تشخیص داده و خواننده را محکوم می‌کند یا اینکه خواهان غیرمحقق تشخیص داده و حکم به بی‌حقی یا بطلان دعوی او می‌دهد. در ارتباط با حکم نسبت به برخی از آراء دادگاه دو ایراد وارد است: **اول،** دادگاه وقتی وارد ماهیت دعوا شد باید نسبت به صدور حکم اقدام کند و صدور قرار ماندن در دعوا در چنین حالتی صحیح نیست. همچنین وقتی دادگاه بخواهد بدون ورود در ماهیت دعوا (مثلاً به جهت عدم توجه دعوا به خواننده) تصمیم بگیرد، باید قرار رد دعوا صادر کند و صدور حکم به بی‌حقی و... جایگاهی نخواهد داشت. برخی از دادگاه‌ها این ضابطه را رعایت نمی‌کنند و به‌طور مثال، اقدام به صدور حکم به رد دعوا می‌کنند که هیچ مبنای قانونی ندارد. دادنامه شماره ۰۰۹۲۵ مورخ ۱۳۹۱/۸/۳۰ صادره از شعبه ۸ دادگاه عمومی حقوقی تهران یکی از این نمونه‌هاست. «در خصوص دعوی آقای... به طرفیت... به خواسته صدور حکم مبنی بر الزام خواننده به حضور در دفترخانه و تنظیم سند و انتقال رسمی شش‌دانگ یک

۱. روزه پرو، نهاد‌های قضایی فرانسه، مترجمان: شهرام ابراهیمی، عباس تدین و غلامحسن کوشکی (تهران:

سلسبیل، چاپ نخست، ۱۳۸۴) ص ۳۴۸.

۲. نقل از: مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) سال ۹۱، ص ۳۸.

قطعه زمین... ماحصل ادعای خواهان به شرح منعکس در دادخواست تقدیمی دلالت بر آن دارد که مشارالیه برابر مبایعه نامه عادی مورخ ۷۲/۶/۲۲ یک قطعه زمین (موقوفه) به شماره پلاک ثبتی ۱۳۶۳۸ و ۱۳۶۳۶ واقع در بخش ۱۲ تهران به مساحت ۱۵۰ متر مربع به مبلغ ۳/۰۰۰/۰۰۰ ریال را از خواننده ردیف دوم خریداری و خواستار انتقال رسمی پلاک می‌گردد و این در حالی است که حسب لایحه تقدیمی خواننده ردیف اول ثبت‌شده به شماره ۲۹۶۸ - ۹۱/۸/۱۴ صرف‌نظر از اثبات و تثبیت موقوفه بودن پلاک یادشده که ملاً حاکی از باطل و بلااثر بودن معامله مذکور بوده و است لیکن توجهاً به اینکه خواهان با خواننده قرار دادن موقوفه به نحوی اذعان و اعتراف به موقوفه بودن پلاک ایتاعی داشته و دارد و از طرفی مطابق تعریف قانونی وقف که اشعار می‌دارد... وقف عبارت است از اینکه عین مال حبس و منافع آن تسبیل شود مستفاد از ماده ۵۵ از قانون مدنی در نتیجه آنچه که محرز و مسلم است، از منظر دادگاه دعوی خواهان مطابق موازین تشخیص نگردیده و ملاً حکم به رد آن صادر و اعلام می‌گردد». معمولاً دادگاه تجدیدنظر با استناد به ماده ۳۵۱ قانون آیین دادرسی مدنی، این‌گونه آراء را «قرار» تلقی می‌کند. گاهی هم دادگاه تصمیمی می‌گیرد که حتی قابلیت تلقی به قرار هم ندارد؛ مانند دادنامه شماره ۰۰۵۹۶ مورخ ۱۳۹۱/۶/۲۰ شعبه ۲۱۴ عمومی حقوقی تهران که در آن آمده است: «درخصوص دعوی آقای... به طرفیت... دایر بر بطلان رأی داوری مورخ ۱۳۸۹ / ۶ / ۲۵ و مطالبه خسارات ناشی از دادرسی با توجه به محتویات پرونده، تدقیق در رأی داور، با لحاظ اینکه تاریخ قرارداد خاتمه یافته، اعلام فسخ قرارداد اعلامی از سوی داور تعیینی - مفهوماً - به پایان مهلت اقدام و اعاده به وضع سابق تلقی است، با عنایت به اینکه دلیلی جهت اثبات بی اعتباری و بطلان رأی داوری موضوع دعوی ارائه نگردیده، با استفاده از ماده ۴۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی و استعانت از اصول صحت و حسن نیت، رأی بر رد اعتراض صادر می‌گردد».

دوم، حکم دادگاه در محکومیت خواننده باید صریح و روشن باشد به گونه‌ای که مشخص باشد خواننده دقیقاً به چه چیزی محکوم شده است. ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی با پیش‌بینی این فرض که ممکن است حکم دادگاه دارای اجمال و ابهام باشد مقرر کرده است

که: «اختلافات راجع به مفاد حکم همچنین اختلافات مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم‌به حادث شود در دادگاهی که حکم را صادر کرده رسیدگی می‌شود». اما اگر ابهام و اجمال به اندازه‌ای باشد که موضوع حکم دادگاه معین نباشد، آن حکم طبق ماده ۳ قانون اجرای احکام مدنی قابل اجرا نخواهد بود. شیوه‌ای نادر اما بسیار پسندیده در رأی‌نویسی وجود دارد که دادگاه مقدمه و اسباب موجهه و نتیجه را از هم جدا کرده و در بخش نتیجه به‌طور صریح حکم خود را صادر می‌کند. دادنامه شماره ۸۸۰۹۹۷۸۳۱۱۵۰۰۶۴۱ مورخ ۱۳۸۸/۱۰/۱۴ صادرشده از شعبه پانزدهم دادگاه عمومی (حقوقی) شهرستان کرمانشاه یکی از این نمونه‌هاست که دادگاه پس از مقدمه و اسباب موجهه در قسمت نتیجه این‌چنین حکم داده است: «با عنایت به مراتب فوق، دادگاه دعوای خواهان را تا مبلغ پرداخت‌شده به زیان‌دیدگان توسط وی ثابت، تشخیص و مستنداً به مواد ۱۹۸ و ۵۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی و نیز ماده ۶ قانون بیمه اجباری... مصوب ۱۳۴۷ و نیز مواد ۱ و ۱۹ قانون بیمه به شرح زیر حکم به محکومیت خواننده در حق خواهان صادر و اعلام می‌دارد: ۱- پرداخت مبلغ ۲/۷۲۱/۵۸۰ ریال بابت هزینه دادرسی؛ ۳- پرداخت ۴/۹۷۸/۴۸۶ ریال بابت حق الوکاله وکیل در مرحله بدوی. مابقی خواسته خواهان که بابت آن وجهی به زیان‌دیدگان پرداخت نکرده است، بلا دلیل است و دادگاه حکم به بطلان آن، صادر و اعلام می‌دارد».

۳.۲. مستند بودن رأی دادگاه

اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی دادگاه باید حکم خود را به قوانین مدون، منابع معتبر اسلامی، فتاوی معتبر و اصول حقوقی مستند کند. بر مبنای تریبی که در مواد فوق‌الذکر آمده است، دادگاه در ابتدا باید رأی خود را با استناد به قانون صادر کند و در صورت امکان استخراج حکم از قانون نوبت به منابع دیگر نخواهد رسید. درمورد استناد به قانون باید توجه داشت که: اولاً، دادگاه باید قانون ماهوی و شکلی مناسب دعوا و حکمی را که صادر می‌کند، بیابد و به آن استناد کند. همچنین مواد قانونی مورد استناد در حکم، باید با اسباب موجهه رأی تناسب داشته باشد و چنانچه مفاد رأی صادره با یکی از مواد قانونی مطابقت داشته، لکن اسباب توجیهی آن با ماده‌ای که دارای معنای دیگری است تطبیق داده شده

باشد، موجب نقض فرجامی رأی خواهد بود (ماده ۳۷۳ ق. آ. د. م.)؛ ثانیاً، عدم وجود حکم صریح قانونی در مورد دعوا دادگاه را از استناد به قانون معاف نمی‌کند و دادگاه باید با توجه به مفهوم و روح قوانینی که با موضوع ارتباط دارند، حکم قضیه را بیابد و با استناد به قوانین مذکور، حکم، صادر کند. در عمل نمونه‌های زیادی را می‌توان یافت که قضات با این شکل از استناد اقدام به صدور رأی می‌کنند که یکی از آنها در اینجا ذکر می‌شود. در ماده ۲۵۳ لایحه قانونی اصلاح قسمتی از قانون تجارت ممانعت عمدی از حضور دارنده سهم در هریک از جلسات مجامع عمومی صاحبان سهام جرم تلقی شده اما تکلیف تصمیم گرفته‌شده در چنین جلسه‌ای، به‌ویژه در جایی که تعداد سهم به اندازه‌ای نیست که در تصمیم‌گیری مؤثر باشد، روشن نشده است. در دادنامه شماره ۹۹۴ مورخ ۹۰/۱۱/۸ شعبه ۱۱ دادگاه عمومی تهران، استدلال شده است که «... حضور یا عدم حضور خواهان تأثیری در تشکیل جلسه و اتخاذ تصمیمات شرکت نداشته است و با فرض عدم حضور نیز اثری بر آن مترتب نیست، لذا دعوی خواهان را غیروارد، تشخیص و مستنداً به مواد ۸۷ و ۸۸ قانون اصلاح قسمتی از قانون تجارت حکم بر بی‌حقی خواهان، صادر و اعلام می‌نماید». این استدلال از سوی دادگاه تجدیدنظر پذیرفته نشده و دادگاه مذکور با استفاده از مواد ۹۷ و ۹۹ همان قانون مبنی بر حق حضور دارنده سهم در جلسه مجمع عمومی و به دلیل عدم رعایت مقررات قانونی در ارتباط با تشکیل جلسه با استناد به ماده ۲۷۰ قانون مذکور حکم به بطلان صورت جلسه موضوع دعوا داده است.^۱

در صورت عدم وجود قانون یا عدم صراحت آن یا متعارض بودن آن، قاضی باید با مراجعه به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و با استناد به آنها حکم خود را صادر کند. درباره استناد به این منابع باید توجه داشت که: اولاً، همان‌طور که در اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی آمده، قاضی باید در هنگام استناد، قانون را بر دیگر منابع مقدم بدارد و با وجود قانون مصوب، به منابع یا فتاوی معتبر استناد نکند. همچنین به فرض اگر در ارتباط با قضیه، قانون صریحی نباشد اما از مجموعه‌ای از مواد

قانونی حکم آن قابل استخراج باشد، باز هم قاضی باید حکم مستخرج از قوانین را مقدم بشمارد و نمی‌تواند با استناد به منابع یا فتاوی معتبر به نتیجه‌ای مغایر با حکم مستخرج از قوانین برسد و به آن استناد کند.^۱ ثانیاً، فتاوی که مراجع تقلید حاضر در پاسخ یکی از اصحاب دعوا می‌دهند و توسط شخص ذی‌نفع در دادگاه به آن استناد می‌شود، نباید بر ذهن قاضی مسلط شده و او را از کوشش به رسیدن حکمی عادلانه مطابق با اوضاع و احوال پرونده بازدارد. چنین فتاوی با توجه به مسئله طرح‌شده توسط سؤال‌کننده به‌طور یک‌طرفه و نه در مقام رسیدگی و فصل خصومت صادر می‌شوند. بنابراین، قضات باید در هنگام روبرو شدن با چنین فتاوی، دیگر فتاوی مشهور را نیز مدنظر قرار دهند. ثالثاً، چون مفهوم منابع معتبر اسلامی و همین‌طور فتاوی معتبر روشن نیست، بسیاری از قواعد فقهی از جمله «قاعده لاضرر» - که نه می‌توان جزو منابع معتبر به‌شمار آورد و نه فتاوی معتبر - بدون توجه به مفاد و دلالت آنها، مکرر در آراء دادگاه‌ها مورد استناد قرار می‌گیرند و از قضا بیشتر این استنادها در جایی صورت می‌گیرد که حکم قضیه را می‌توان از قوانین موضوعه استخراج کرد. برای مثال، استنادهای دادنامه شماره ۸۵۷ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۱۹ صادرشده از شعبه ۲۱۵ دادگاه عمومی تهران قابل توجه است: «... بنابراین دعوی خواهان تا میزان خسارات تعیین‌شده توسط کارشناس رسمی دادگستری و هزینه کارشناس ثابت بوده و دادگاه مستنداً به مواد ۳۳۵ قانون مدنی ۱ و ۲ قانون مسئولیت مدنی و اصل چهارم قانون اساسی و قاعده لاضرر خوانده ردیف دوم را به پرداخت ... در حق خواهان محکوم می‌نماید».

در نهایت در ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی استناد به اصول حقوقی نیز پیش‌بینی شده است. اصول حقوقی باید در موضع خود و زمانی که شرایط استناد به آنها فراهم باشد، مورد استناد قرار گیرند. برای مثال، یکی از اصولی که در آراء بدون وجود شرایط لازم مورد استناد قرار می‌گیرد، اصل صحت قراردادهاست. یکی از مستندات شعبه ۱۰۵ دادگاه عمومی تهران در دادنامه شماره ۹۱۰۵۵ مورخ ۹۱/۱/۳۱ اصل

۱. برای اطلاع بیشتر نک: ناصر کاتوزیان، *فلسفه حقوق*، (تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، ۱۳۸۵)،

ج ۲، ش ۲۴۷، ص ۴۰۷.

۱. همان، صص ۳۰۷ - ۳۰۸.

نتیجه

آنچه از این مقال منتج می‌شود این است که علی‌رغم اینکه برخی از آراء دادگاه‌ها محتوای پربراری دارند اما در مجموع هم از جهت ترتیب نگارشی و هم از نظر استدلال، دارای اشکالات فراوان هستند. دادگاه‌ها می‌توانند با تنظیم مقدمه‌ای مشتمل بر مجموع وقایع پرونده و سپس ارزیابی استدلالات و ادله طرفین و نیز بیان دقیق‌تر مبانی علمی استدلال خود و با استناد به قوانین موضوعه و عنداللزوم، منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر و اصول حقوقی و حتی عرف آرائی را صادر کنند که هم به طریقی عادلانه فصل خصومت کنند و هم چهره‌ای علمی به رویه قضایی ببخشند. این مهم به دست نخواهد آمد مگر اینکه از یک سو قضات به هر دعوایی به عنوان یک قضیه علمی مهم، که باید با روش درست حقوقی و با در نظر گرفتن حقوق طرفین و مجموع اوضاع و احوال جامعه و نه به عنوان رفع یک تکلیف اداری، بنگرند و از سوی دیگر، مدیران عالی قوه قضاییه با در پیش گرفتن تدابیر لازم، به‌ویژه با چاره‌اندیشی برای نقیصه آمارگرایی، فضای مساعدی را برای قضات فراهم کنند.

صحت بوده که شعبه ۳۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران طی دادنامه شماره ۶۷۵-۹۱۰ مورخ ۹۱/۶/۲۶ با این استدلال که اصل صحت در قراردادهای در صورتی کاربرد دارد که وقوع اصل قرارداد محرز باشد، رأی دادگاه بدوی را فسخ کرده است.^۱ نمونه دیگر استناد به اصل تجریدی بودن یا استقلال امضات در اسناد تجاری است. مطابق مفاد این اصل که به نفع دارنده سند تجاری برقرار شده، هر کسی که سند تجاری را به عنوان صادرکننده، ظهرنویس یا ضامن امضا می‌کند، مستقلاً در برابر دارنده، مسئول است و برای مثال، ظهرنویس نمی‌تواند با استناد به عدم اهلیت صادرکننده سند از مسئولیت مبری شود.^۲ طبیعتاً این اصل در جایی قابل استناد خواهد بود که سند تجاری دارای امضاکنندگان متعددی است و یکی از امضاکنندگان سند به ایراداتی مانند عدم اهلیت، جعلی بودن امضای دیگر امضاکنندگان در مقابل دارنده با حسن نیت متوسل شود اما در بسیاری از آراء صادرشده در دعاوی مطالبه وجه چک و سفته دیده می‌شود که در دعوای دارنده بلافصل علیه صادرکننده به این اصل استناد می‌شود. در قسمتی از دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۲۱۶۰۹۰۰۲۲۲ شعبه ۴۴ دادگاه عمومی تهران آمده است: «در خصوص دعوی مطروحه از سوی خواهان به طرفیت خوانده دایر به خواسته مطالبه مبلغ... بابت صدور چهار فقره سفته به شماره‌های... با استناد به اصل تجریدی و منجز بودن امضای اسناد تجاری که سفته نیز جزء آنها محسوب می‌گردد، در مقابل دارنده با حسن نیت، دادگاه دعوی مطروحه را وارد و موجه، تشخیص و مستنداً به مواد ۳۰۷ الی ۳۰۹ قانون یادشده ... حکم به محکومیت خوانده به پرداخت مبلغ مارالذکر بابت اصل خواسته، صادر و اعلام می‌نماید». در مجموع استناد به این‌گونه اصول نباید برای تزیین رأی یا مستدل جلوه دادن آن بلکه در مواقع نیاز و به‌منظور صدور رأی متقن انجام شود.

۱. به نقل از: مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) سال ۹۱، ص ۱۲۸.

۲. نک: حسن ستوده‌تهرانی، حقوق تجارت (تهران: دادگستر، چاپ نخست، ۱۳۷۴) ج ۳، ص ۶۵؛ ربیعا

اسکینی، حقوق تجارت (تهران: سمت، چاپ سوم، ۱۳۷۶) ج ۳، ص ۵۳.

فهرست منابع

۱. اسکینی، ربیعا، حقوق تجارت، ج ۳، تهران: سمت، چ ۳، ۱۳۷۶.
۲. امامی، سیدحسن، حقوق مدنی، ج ۴، تهران: کتابفروشی اسلامیة، چ ۱۳، ۱۳۷۵.
۳. پرو، روزة، نهادهای قضایی فرانسه، با ترجمه شهرام ابراهیمی، عباس تدین و غلامحسین کوشکی، تهران: سلسبیل، ۱۳۸۴.
۴. جعفری‌لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش، چ ۲۲، ۱۳۸۸.
۵. خسروی، احمد و رستمی، ولی، «امکان‌سنجی تدوین قانون آیین دادرسی اداری (با توجه به ماهیت و ویژگی‌های مراجع اختصاصی اداری)» فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی (دوره هیجدهم) ش ۶۴، زمستان ۱۳۹۲.
۶. ستوده‌تهرانی، حسن، حقوق تجارت، ج ۳، تهران: دادگستر، ۱۳۸۴.
۷. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج ۱، تهران: میزان، چ ۴، ۱۳۸۲.
۸. — آیین دادرسی مدنی، ج ۲، تهران: میزان، چ ۳، ۱۳۸۲.
۹. کاتوزیان، ناصر، اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوای مدنی، تهران: میزان، چ ۶، ۱۳۸۳.
۱۰. — فلسفه حقوق، ج ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۳، ۱۳۸۵.
۱۱. — فلسفه حقوق، ج ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۳، ۱۳۸۵.
۱۲. — قواعد عمومی قراردادها، ج ۳، تهران: شرکت انتشار با همکاری شرکت بهمن برنا، چ ۲، ۱۳۷۶.
۱۳. کریمزاده، احمد، آراء دادگاه‌های انتظامی قضات، امور حقوقی، تهران: جنگل، جاودانه، ۱۳۸۹.
۱۴. — نظارت انتظامی در نظام قضایی، ج ۲، تهران: روزنامه رسمی، ۱۳۷۸.
۱۵. کریمی، عباس، آیین دادرسی مدنی، تهران: میزان، ۱۳۸۶.
۱۶. متین‌دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، تهران: مجد، چ ۲، ۱۳۸۱.

۱۷. مجموعه آرای قضایی دادگاه تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) سال ۹۱، تهران: قوه قضاییه، مرکز مطبوعات و انتشارات، ۱۳۹۳.
۱۸. مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) خرداد ۹۲، تهران: قوه قضاییه، مرکز مطبوعات و انتشارات، ۱۳۹۴.